

در مسیر «پویا»یی سینمای ایران!

سوگات فرنگ / کامران قدکچیان / ۱۳۸۴ / محصول پویا فیلم

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : مرداد ماه ۱۳۸۵

نسخه کوتاه شده این نوشته در ماهنامه فیلم به چاپ رسید.

(۱)

این یادداشت، نقد فیلم نیست. هم من از تداوم ساخته شدن و مجوز گرفتن و - گاهی - به فروش دست یافتن شبه کم‌دی‌هایی از این دست، عصبانی‌تر از آنم که بتوانم با لحنی معقول، به تحلیل و استدلال پردازم و هم خود فیم‌چنان با بی‌ربطی عجیب و در نبود منطق داستانی ساخته شده که به طور مستقل و فارغ از اشاره به فضا و زمینه‌های پیرامونش، اصلاً به نقد در نمی‌آید. ولی حتی در پرداختن به این فضای پیرامونی و اشاره به بسترهای اجتماعی مشخص و بعضاً مبهمی که باعث استقبال نسبی از فیلمی در این حد و سطح می‌شود، باز توان تحلیل این شرایط را بدون ابراز آن عصبانیت‌ها ندارم. این کار واقعاً فقط از دوستم علیرضا محمودی بر می‌آید که حوصله و توانایی و وسعت نظرش را دارد که به جای روشن کردن دلایل و زمینه‌های شباهت بین این نوع فیلم‌ها با اکثر تولیدات سال‌های پیش از انقلاب (بخوانید فیلمفارسی‌ها)، بر سلیقه و اوضاع اجتماعی منجر به فروش‌شان متمرکز شود. اشاره‌های او به مهاجرت روستاییان به شهرها (به عنوان دلیل فروش فیلم‌های آر‌ش معیریان) یا اهمیت «لژ خانوادگی» در رستوران‌های مرکز و پایین شهر (به عنوان دلیل فروش فیلم‌های طهماسب/جبلی) واقعاً جامعه‌شناسانه و موشکافانه است؛ ولی در عین حال و از طرف دیگر، باعث محترم ماندن و بد و بیراه نشنیدن این فیلم‌ها می‌شود و مصونیتی را به آنها بازمی‌گرداند که توقف پروژه قدیمی بنده و چند تن از دوستانم با عنوان «زرشک زرین» به بدترین (بخوانید سخیف‌ترین) فیلم سال، آغازگرش بود.

(۲)

ولی انگیزه اصلی این یادداشت، بیش از هر چیز، اشاره به یک نکته است که می‌تواند برای صاحبان فیلم‌سوغات فرنگ و هم‌تایان‌شان در سینمای کنونی ما، در حکم اتفاقی فرخنده و نویدبخش موفقیت‌های

اقتصادی آتی باشد. ماجرا از این قرار است که در این فیلم، آن صحنه های معروف سینمای فارسی که یک بز بزن کافه ای طولانی در هم و برهم را همزمان با رقص یک رقاصه و خواندن یک ترانه توسط اونشان می دهد و بین دست و پاهایی که بالا می رود و با افکت های صوتی کلیشه ای مشابه دوبلاژ فیلم های بازاری هندی، مشت و لگد می زنند، با دست و پاهایی که ساز می زنند و آهنگ آن رقص و ترانه را می نوازند از سوی دیگر، تقطیع موازی می کند. مبارک است! فقط همین را کم داشتیم! فقط به جای رقاصه و رقص، چند ساز و نوازنده موسیقی سنتی و محلی متعلق به نواحی جنوبی کشور گنجانده شده و نماهای بسته دست و سازهای آنها به تصاویری به هم ریخته و بدون روند تداومی درست از فری و منوچ و فرهاد کات می شود که به طور مشخص، بدون هیچ شرم و تعارفی، برخلاف انبوه شعارهای مسئولان نظارتی در باب مبارزه با ترویج ابتدال در این سینما، دارند بر سر یک دختر (فرشته) دعوا می کنند. در حالی که وقتی فیلم ها جدی و موضوع ها قابل اعتنا باشند، همین نگرش نظارتی بسیار هم مچ گیر و بدون چشم پوشی عمل می کند! اما این جا، در جلوه آشکار ابتدال، هیچ کاری به این ندارد که عین همان فیلمفارسی های آشنای چند دهه پیش، صحنه در لحظه ها و نماهای زد و خورد، هم اکشن است و هم کمدی؛ و در نماهای بسته نوازندگان، با نورهای رنگی و تأکیدها، کاملاً جدی و شبه موزیکال! تماشاگر هم قرار نیست به منطق و لحن صحنه و این که اصلاً هدفش چیست و قرار است کدام بخش از داستان را پیش ببرد، فکر کند. پس فقط با ریتم آهنگ، دم می گیرد و از آخ و دادهای آدم های درگیر دعوی کافه ای، می خندد و گاهی چنان ذوق می کند که تصور می کنی سن عقلی اش از چهار یا پنج سال، فراتر نرفته است!

(۳)

به گمانم نکته و دغدغه اصلی همین جاست. این که چنین فیلم هایی نوشته (نوشته؟!) و ساخته می شوند، عجیب نیست. به نمایش در آمدن و به فروش رسیدن شان، از بدحالی معاصران دور و برمان خبر می

دهد. در بدترین فیلمفارسی هایی که خوب می فروختند، دست کم چیزی به عنوان «داستان» و شخصیتی که «قهرمان» فیلم باشد، به روشنی یافتنی بود. اما فیلم هایی مثل شارلاتان، شاخه گلی برای عروس، بله برون و همین سوغات فرنگ، یا داستان ندارند، یا قهرمان شان معلوم نیست و یا شخصیت اصلی شان جوانی خل وضع و مردم آزار است که فقط با تکرار بیتی از یک ترانه لس آنجلسی، می خواهد محبوب قلب ها شود. فردین و بیک ایمان وردی دست کم می دانستند معصومیت و نجابت و خوش دلی و خیرخواهی است که قهرمان برای عوام می سازد؛ نه فقط بازی با حفره روی چانه یک بازیگر که به قول خودش، «خیلی باحاله، مگه نه؟»!

(۴)

و همه اینها می توانست کمی تحمل پذیرتر باشد اگر پشت فیلم و فیلمنامه اش چنین ادعاهایی نمی بود: جایی از فیلم، پدر منوچهر (سعید پیردوست) در خانه اش نشسته و فیلم می بیند و تخمه می شکند. از بی مایه گی فیلمی که می بیند، حوصله اش سر می رود و و این شعر نغز را بداهه سرایی می کند: «یا تخمه ها الکی شده، یا فیلم ها آبکی شده».

خب، فیلمی که این کتک تند نثارش شده، چی باشد خوب است؟ عطش*؟ آواز قو*؟ بازنده*؟

نه خیر؛ اشتباه نفرمایید. بی وفا اثر آدریان لین است!

* همه فیلم های ستاره دار متن، محصول پویا فیلم هستند و به تهیه کنندگی حسین فرحبخش و

عبداله علیخانی ساخته شده اند.